

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد در این تنبیهی که در ذیل بحث علم اجمالی مرحوم استاد قدس الله نفسه متعرض شدند، به نظرم تنبیه آخر اگر اشتباه نکرده باشم، نه یازدهم. در این تنبیهی که متعرض شدند متعرض تنجیز علم اجمالی اگر اطراف طولی باشد، یعنی یکی در طول دیگری باشد اصطلاح خودشان. اگر عرضی باشد که خب بحش گذشت. اگر طولی باشد.

مثال معروف همان که می گوید یا آب نجس است یا خاک نجس است. اینجا ابتدائاً وظیفه اش وضو است، اگر نشد تیمم.

البتة دیروز و پریروز، مخصوصاً دیروز دیگر کامل عبارات مرحوم استاد را خواندیم. ایشان سه صورت برای این مسئله تصویر کردند، یعنی در حقیقت چهار صورت.

در صورت اول که همین مثال بود، حکم فرمودند به اینکه با آب وضو بگیرد و توضیحش را فرموده که ما خواندیم.

بعد در صورت سوم بله، این که جمع کردند، در صورت دوم، معذرت می خواهم، بین وضو و تیمم.

و در صورت به اصطلاح در اینجا یک فرع دیگری را هم متعرض شدند که مجموعاً شد چهار صورت.

آن فرع دیگر این بود که اگر مسئله نجاست نباشد، یک حکم تکلیفی دیگری باشد مثل غصبیت که آب یا غصبی است یا خاک غصبی است. ایشان اینجا را از موارد دوران امر بین محذورین قرار دادند. و نتیجتاً حکم فرمودند به اینکه موافقت احتمالی بکنیم. یا وضو بگیرد یا خاک. در صورت دوم فرمودند جمع بکند، در این صورت فرمودند این طور.

و در صورت ثالث جایی بود که یا یکی نجس است، یا یکی غصب است. یکی مثلاً اگر آب نجس باشد، خاک غصب است یا اگر خاک غصبی است آب نجس است. این هم صورت سوم به تعبیر ایشان که اینجا هم باز گفتند از موارد دوران امر بین محذورین است و موافقت احتمالی کافی است.

این مجموعه صوری بود که دیروز خواندیم و بحث هایی که شد.

سابقا عرض کردیم اولاً راجع به مسئله وضوء عبارات ایشان دیروز گفتم مقداری خالی از ابهام نیست؛ چون در باب وضوء احتمال دارد بحث تکلیف مطرح باشد. چون دارد فاغسلوا وجوهکم، فتميموا سعیدا طیباً؛ احتمال دارد که به قول ایشان مسئله وضعی مطرح باشد. صحت وضوء و صحت تیمم. ایشان در یک جا وضعی گرفتند، یک جا تکلیفی گرفتند. غرض عبارات ایشان یک مقداری ابهام داشت. حالا ما روی این مبنا که این را وضعی بگیریم، اصولاً ما تکلیف به غسل نداریم. تکلیف ما اساساً به مسئله تحصیل طهارت یرید الله یطهراً. دیگر اما اما نکنیم یک طرفه بگیریم.

و بحثی را که مطرح فرمودند با این صور در حقیقت نکته فنی اش همین مسئله طولی بودن متعلق علم اجمالی است. ما در این مباحثی که تا حالا شده در بحث علم اجمالی چه در خودش و در چه در تنبیهات، کراراً عرض کردیم که گاهی مسئله راجع به بحث اصولی است، گاهی به نکات خاص فقه است. مثلاً حالا در اینکه می داند یکی غصبی است، ایشان می فرمایند اینکه دوران محذورین است، خوب این نکته فقهی دارد. وضوی با آب غصبی یا تیمم با خاک غصبی نکته فقهی دارد که عرض می کنم. پس بنابراین ما هم یک نکته اصولی داریم، یک نکات فقهی داریم. عادتاً در اینجا باید متعرض نکات اصولی بشویم عادتاً. حالا ایشان گاهی هم در اثناء مباحث فرعی را مطرح می کنند.

این مسئله را اساساً نگاه بکنیم از زاویه اصولی و بعد نکاتی که در فقه دارد. اما از زاویه اصولی خوب اشکال این مسئله این است که این دو طرف چون من عرض کردم ما در علم اجمالی یک جامع داریم، یک اطراف داریم. آقایان تعبیرشان این است که تجزیه علم اجمالی را چه نسبت به جامع، چه نسبت به اطراف یکنواخت گرفتند. ما عرض کردیم فرق می کند. تجزیه علم اجمالی نسبت به جامع همان تجزیه علم است، هیچ فرقی با آن ندارد. ولیکن تجزیه علم اجمالی نسبت به اطراف مبتنی است بر تصرف یا به تعبیر دیگر ابداع، یا به تعبیر دیگر ما تولید. یعنی اگر بنا شد ما در باب معلوم بیش از حد علم وظیفه تعیین بکنیم باید بگوییم چیز تازه ای احداث شده. طبیعتاً اگر من دیدم این کتاب نجس است، دست نمی زنم، غصبی است، دست نمی زنم، معلوم ما غصبیت کتاب است، حکمی هم که داریم به کتاب دست نزن. اما اگر علم داریم این کتاب یا آن کتاب غصبی است؛ معلوم ما همان احدهما است، آن جامع است، آن معلوم است. اما اینکه من به دوتا دست نزنم، این معلوم ما نیست. این ضابطه، اصلاً ما عرض کردیم ضابطه اصول همیشه همین است. که معلوم ما یک چیز باشد، آن اثری را که می خواهیم چیز دیگری باشد. استصحاب هم همین است. معلوم ما این است که دیروز زنده بوده، اما می خواهیم بگوییم الان زنده است.

این تولید، اسم این را ما گذاشتیم تولید؛ اسمش را گذاشتیم ابداع. اصطلاح خود ماست آقایان ندارند.

این که وقتی می‌گوییم تجزیه علم اجمالی، خوب دقت بفرمایید، مراد از تجزیه علم اجمالی نسبت به جامع مثل علم تفصیلی است. نسبت به اطراف شیء جدیدی است. چون معلوم ما یکی است، می‌خواهیم ترتیب آثار دو تا بدهیم. زیادی می‌شود، زیادتر از آن مقدار معلوم ما می‌شود. و لذا ما از آن تعبیر به تولید کردم، تعبیر به ابداع کردیم. و متعرض این نکات سابقا شدیم.

مشکلی که در اینجا هست این است که این دو امری که الان در ما نحن فیه هستند چون در طول هم هستند، چون یکی بر فرض دیگری است، بحث سر این است که آیا نفس می‌تواند تولید بکند، ابداع بکند یا نه؟ مثلاً اگر دو کتاب یکی غصبی است. خب اینجا ابداع خیلی راحت است، می‌گوید از هر دو اجتناب بکن. خیلی راحت. اما یک آب است و یک خاک است و به قول ایشان هیچ اثری به قول ایشان غیر از تیمم و وضوء ندارد، آثار دیگر فرض کنید مطرح نیست. ما می‌دانیم یکی هم نجس است.

اگر در اینجا در آمد که آن آب نجس است، خب اینجا متعینا می‌گوید باید تیمم کنید. در آمد که خاک نجس است، در اینجا متعینا می‌گوید باید وضوء بگیرید. خوب دقت بکنید.

پس آن نکته اساسی به ذهن ما در تجزیه علم اجمالی این است. مرحوم استاد وفاقاً للنائینی این راهی را که ما رفتیم شبیه راه مرحوم آقا ضیاء است یا صاحب کفایه، لکن با تغییراتی که خودمان دادیم. مرحوم استاد و مرحوم النائینی از راه تساقط اصول وارد شدند. ایشان از این راه. یعنی بعبارت آخری ایشان از این راه وارد شدند که این اصالة الطهارة در این جاری بشود، اصالة الطهارة در آن. و لکن نمی‌شود چون اصالة الطهارة در تراب اثر ندارد پس اصلاً به تساقط نمی‌رسد. اینجا یک اصل جاری می‌شود. یعنی اختلاف دیدگاه روشن شد؟ اینها از باب اینکه آیا اصول جاری می‌شود یا نه؟

شیخ هم همین راه را رفته، لکن شیخ تعارض صدر و ذیل گرفته. آقایان تساقط اصولی گرفتند.

علی ای حال راه دیگر این است که ما اصلاً از این راه‌ها نیایم، از اصول وارد نشویم، از خود علم وارد بشویم، ما علم داریم خب، چرا از اصل که مرحله شک است وارد شویم. بیایم خود آن علم را تحقیق بکنیم تنقیح بکنیم، خود آن علم را بررسی بکنیم. به جای اینکه برویم روی اصول، روی حساب اصول وارد بشویم.

پس فرق بین این، عرض کردم من در خلال بحثها آن نکات کلی تفکر را عرض می‌کنیم که بعد تطبیقاتش آسان بشود.

پس در اینجا خوب دقت کنید، فرق ما با آقای خویی، ایشان می گوید اصالة الطهارة در خاک می آید، در آب می آید، خب اصالة الطهارة هم در خاک بیاید تا تساقط بکنند با علم ما مخالف باشند. بگوییم علم اجمالی منجز است. ایشان می گوید خب اصالة الطهارة در خاک بیاید چه اشکالی دارد. حالا بر فرض خاک هم پاک تر، به هر حال ما آن خاک را مصرف نمی کنیم، چون آب که هست، جای تیمم نیست که. روشن شد؟

ایشان از این راه وارد شدند که اصالة الطهارة در خاک این اصلا جاری نمی شود ولذا تساقطی هم نیست. تعارضی هم نیست، تساقطی هم نیست، پس علم اجمالی منجز نیست. آن سر تهجیز را عرض می کنم.

راهی که ما رفتیم آمدیم خود علم را حساب کردیم. به جای اینکه از آن طرف بیاییم از این طرف آمدیم. خود علم ما چیست، حقیقت این علم را توضیح دادیم. چون علم جانب طریقت صرف دارد. عرض کردیم در علم تفصیلی این طریقت صرف محفوظ است. من علم تفصیلی دارم این کتاب غصبی است. خب این محفوظ است. در علم اجمالی این طریقت صرف نمی ماند. چرا؟ چون من علم به احدهما دارم، اجتناب از دو تا. پس این دیگر طریقت صرف نشد. علم یک چیز تازه ای را ایجاد کرده است. طریق صرف باید هیچی اضافه نکند، طریق، طریق صرف است مثل آینه است. اگر آینه ای گذاشتیم یک عکس را نشان داد خب این طبیعی است. اما اگر آینه ای گذاشتیم که دو تا عکس را نشان داد. خب این یک چیزی شده، یک دستکاری در آینه شده، این آینه باید طبیعی نباشد و الا یک آینه باید یک عکس را نشان بدهد. یک آینه ای که می خواهد یک نفر را دو نفر نشان بدهد، این باید یک دستکاری، به قول آقایان اهل آدم چپ چشم یک چیز را دو تا می بیند. بالاخره این باید یک کاری خرابی پیدا شده باشد که یکی بشود دو تا.

لذا ما عرض کردیم به جای آن بحث ها که برویم روی اصول، بیاییم روی مسئله خود علم و تنقیح علم. و چرا علم این کار را می کند. عرض کردیم این نکته فنی اش این است؛ علم اجمالی سر تهجیز علم اجمالی در حقیقت برگشتش به این است که در این علم آن طریقت صرف نیست. ولذا آثار این تهجیز با آن طریق صرف فرق می کند.

انشاء الله نمی دانم امروز می رسیم یا نه، انشاء الله امروز به تنبیه دوازدهم هم برسیم، بحث ملاقی هم همین را می گوییم. نکته ملاقی هم همین است. آقایان از راه های دیگر رفتند ملاقی را. ما اصلا نکته ملاقی را هم همین می گوییم. آن کاری که در علم هست، از آنجا وارد شویم نه از این.

آن وقت عرض کردیم علم اجمالی با یک ضوابطی؛ یک، باید نسبتش به طرفین علی حد سواء باشد؛ دو، باید شمول برای دو طرف داشته باشد؛ سه، باید در آن مورد علم موضوعی نباشد، طریقی باشد؛ چون اگر علم موضوعی شد قطعاً علم اجمالی منجز نیست. والی آخره. روی این شرایط می آید نفس ابداع می کند.

و مفصلاً عرض کردیم سه احتمال اساسی هست؛ از این وارد بشویم به جای بحث آقای خویی از این راه وارد بشویم. یک احتمال که ابداع صورت می کند. مثلاً می گوید این هم نجس است این هم نجس است. اگر تفصیل ما از علم اجمالی این بود، در اینجا هم فاقد الطهورین است، چون علم دارد یا آب نجس است یا خاک. اگر علم آمد این تصرف را کرد گفت این هم نجس است، این هم نجس است، خب پس دو تا نجس مقابلش است نه وضوء می تواند بگیرد نه تیمم. می شود فاقد الطهورین. دقت فرمودید؟

اگر ما رفتیم روی مسئله ابداع صورت عرض کردیم این ابداع صورت را در استصحاب آقایان قبول کردند. خوب دقت بکنید. در احتیاط قبول نکردند. نکته ظریفش این است.

در باب استصحاب ابداع صورت، مثلاً اگر این اناء دیروز نجس بود، امروز هم می گویند نجس است. لباسان با آن ملاقات کرد آن هم نجس است. اما اگر می دانید یکی از این دو اناء نجس است، لباسان با یکی ملاقات کرد می گویند نجس نیست. این سرش چیست، سرش همین است. تمام نکته اش همین است.

در باب استصحاب آن ابداع، ابداع موضوعی است. آیا ما در علم اجمالی در احتیاط هم ابداع موضوعی می کنیم؟ این هم تعبد نیست، این هم نیست که فلان قال فلان. این را باید خودتان به وجدان خودتان درک بکنید. این یک.

دو، من همیشه عرض کردم این مسئله ای که بر می گردد به عقل عملی و جامعه مثل این جور مسائل، این باید اضافه بر درک خودتان یک درک اجتماعی هم رویش بشود. آن درک اجتماعی قوامش به تفهیم و تفهم است. خوب دقت بفرمایید. نه فقط تفهیم و نه فقط تفهم. مثل لغت، قوام لغت به تفهیم و تفهم است. کسانی که مسلک تعهد را دارند مثل مرحوم آقای خویی مثل مرحوم آقای آشیخ محمد رضای اصفهانی نه محقق اصفهانی، مثل مرحوم عده ای هستند که مبنای تعهد را قبول کردند. آن مبنای تعهد معنایش همین است. شاید الان هم خیلی از غربی ها اینهایی که ما دیدیم به اسم ۱۵:۰۲ فلان نوشتند، ظاهراً همین مبنای تعبد را قبول کردند. کسانی که مبنای تعبد را قبول کردند حرفشان این است. من وقتی گفتم آب، تفهیم این معنا را به شما می کنم و می دانم شما این معنا را می فهمید. خوب دقت کنید. و

می دانم اگر شما هم این را خواستید شما هم می گوید آب. شما هم که شنیدید از من آب، تفهم آن معنا را می کنید و می فهمید که من اراده کردم، این باید به این حد برسد. اینها در لغت خیلی واضح است.

در سیر اجتماعی هم همین طور است. هیچ فرقی نمی کند. مثلاً خبر تکه حجت است. مثلاً فرض کنید همین مباحثی که الان می گویم. فرض کنید استصحاب عقلایی است. این باید برگردد به ارتکازات عقلایی ما به این نحوی که عرض کردم. دقت فرمودید؟

البته من در ذهنم نبود دیشب پریشب داشتم فکر می کردم، چون من خیلی در این قضایا در تمام حالات فکر می کردیم، احتمال می دهم چون الان مطالعه نشد بکنم و نشد مراجعه بکنم، احتمال می دهم شاید در بعضی از کتب اهل سنت که دیدم، غیر از این مبنای ابداع صورت، شاید یک مبنای دیگر هم هست. احتمال می دهم نسبتش یقین نمی دانم، در استصحاب که قطعاً هست، در کتب ما هم آمده. اما فکر می کنم شاید در کلمات، این هم یک راه دیگری است. از این راه جدید تا حالا نگفتیم. آن راه جدید این است که مثل ابداع صورت، بگویم علم به یک شیء اگر ناقص بشود تبدیل به ظن می شود. قاعده کلی. این جزو امور ضعیفه در اصول است.

مثل این که شما علم داشتید دیروز زید زنده است، امروز شک دارید. علم دیروز شما به حدوث ظن به بقاء می شود. در استصحاب این را داریم، خواهد آمد. این که الان گفتیم در استصحاب هست.

من فکر می کنم حالا نمی دانم یا خودم فکر کردم یا چون می گویم تازگی در مباحث یا در کلمات عامه به اصطلاح استقراء و مراجعه ای نکردم. یا در کلمات آنها دیدم یا حالا فکر خودم است، نسبت نمی دهم به هر حال فعلاً. اما می شود شبیه آن را که ما در استصحاب داریم در احتیاط هم بیاوریم. بگویم هر جا علم به یک درجه ضعیف خورد، تبدیل به ظن می شود. پس علم داریم که یکی از این دو اناء نجس است، ظن داریم که کل واحد نجس است. دقت بکنید. علم به جامع داریم، ظن به اطراف داریم. و دیگر نیازی به ابداع نداریم. می گویم تا من علم پیدا کردم یکی از این دو تا نجس است، علم که دارم دیگر. این وقتی تنزل پیدا بکند پس من ظن دارم دست راستی نجس است، ظن دارم دست چپی.

این مبنا را چون تا حالا نگفته بودیم. در ذهنم هم نبود، نمی دانم چطور شد دیشب به ذهنم آمد.

س: اجتماع دو ظن در یک لحظه؟

ج: بله اشکال ندارد، دوطرف است چه مشکلی دارد؟ چون آن درجه علم آمده پایین.

حالا اجتماع ظن یک توضیح دیگر هم عرض می‌کنم. گاهی هم ظن اصولا، دقت کنید، ظن در ذهن ما دائما به معنای طرف راجح است. گاهی در بعضی مصطلحات فقهی طرفی که راجح باشد ولو دون تساوی هم باشد. این گاهی گفته شده. مثل ظن در قبله. بعید نیست ظن در قبله حجت باشد به جمیع مراتبش. یعنی اگر می‌دانید هشتاد درصد اینجا قبله است، درست است، راه دیگری ندارد. هفتاد درصد، شصت درصد، ده درصد، ده درصد احتمال، این آن که فرمودید، گاهی ظن به این معناست. خوب تأمل بفرمایید. نه ظن دو تا هشتاد درجه که می‌بینیم با همدیگر نمی‌سازد.

آن وقت این مسئله که مسلم است. در کتب اهل سنت اصرار زیادی دارند که در شریعت مقدسه ظن حجت است. عرض کردم یکی از اشکالات معروف اصولیین ما به آنها این است. که ادله‌ای هم اقامه کردند که مشهورش همین دلیل انسداد است. این در کلمات ما به یک نمای دیگری مقدمات و تنبیهات و مؤخرات و... غرض یک حساب خاصی در تقریرات کلمات ما پیدا کرده.

و آنها اعتقادشان این است که ظن در شریعت حجت است. هم ظن به حکم، هم ظن به موضوع. این تصورشان است. البته گاهی تعبیر به ظن کردند. غالبا تعبیر به تحری می‌کنند. تحری در لغت یعنی اخذ بالا حرار. همین که یکی ولو یک مقدار از دیگری احرار باشد به آن اخذ می‌کنند. مثلا دو تا طرف هست؛ یک طرف ده درصد احتمال هست از آن طرف قبله باشد، ده درصد، پنج درصد، همین مقدار کافی است.

در فقه ما بنا به این است که ظن در احکام حجت نباشد. حالا به قول آقایان ظن خاص یا علم عرفی. و در موضوعات هم اصحاب ما بنایشان به این است که ظن در قبله را حجت می‌دانند یعنی ولو به درجات ضعیف. ظن در دخول وقت را حجت می‌دانند؛ ظن در عدد رکعات را حجت می‌دانند. مثلا شک کرده بین سه و چهار، یک احتمال ده درصد روی سه باشد، می‌گویند به همین عمل بکنند. این معنای حجیت ظن است. روشن شد؟

پس یکی شک در وقت است که ما قبول نکردیم. مشهور بین علما هست. عده‌ای هم تفاسیر دارند که عروه و حاشیه عروه را نگاه بفرمایید. ما هیچ کدامش را قبول نکردیم مگر یک صورتی خاصی که عرض کردیم.

دو، ظن در قبله است. این را قبول کردیم. انصافا روایت دارد که ظن بر حجیت ظن در باب قبله می‌کند.

یکی هم در باب ظن در رکعات افعال نماز؛ یعنی رکعات نماز مسلما، و احتمالا افعال نماز. این را هم قبول کردیم چون روایتش بد نیست. فقط وقت را قبول نکردیم.

اما اهل سنت مطلقاً قبول کردند.

من احتمال می‌دهم شاید این هم در علم اجمالی تصور می‌کنند ظن نه به معنای دو تا هشتاد درصد که بگوییم باز با همدیگر نمی‌سازد. یعنی چهل درصد این چهل درصد آن، پنجاه درصد این، پنجاه درصد آن، بالاخره یک درجه ضعیف از علم است. یک درجه ضعیف از علم را اصطلاحاً ظن می‌گویند. این هم حالا یک راه.

پس راه اول ابداع صورت بود که ما احتمال دادیم. راه دوم این ابداع حکم بود که این همین علمای ما می‌گویند. تمام این آقایانی که ما می‌خوانیم آثارشان مثلاً شیخ انصاری و آخوند و فرض کنید میرزای نائینی و مرحوم محقق عراقی و اصفهانی و مرحوم استاد و دیگران، همه‌شان ابداع در حکم، یعنی می‌گویند وجوب اجتناب، نه اینکه نجس است. بحث وجوب اجتناب.

یک راه سوم می‌هم که ما گفتیم که نفس ابداع صورت می‌کند لکن به لحاظ حکم. چون تکرار شد دیگر.

آن وقت در اینجا این ابداع صورت مال آثار علم اجمالی است. دقت بکنید. ابداع صورت خوب نمی‌دانم روشن شد؟ ابداعی که صورت می‌کند نفس در باب علم اجمالی مال اطراف است. اما مال جامع که یکی است، ابداع نیست، این خود علم است، خود آثار علم است. این دیگر ابداع نفس نیست.

لذا دقت بکنید در باب تجزیه علم اجمالی این ظرافت را دائماً عرض کردیم، باید به نحوی باشد که آن علم ما بتواند ابداع اطراف بکند. اما اگر ابداع اطراف نکرد، خب این دیگر تأثیرگذار نیست. برای همان جامع خوب است اما برای اطراف دیگر به درد نمی‌خورد.

آن وقت در ما نحن فیه نکته مشککش همین است. یعنی نکته مشکل در ما نحن فیه این جهت است که اطراف طولی هستند. وقتی طولی شدند، نمی‌تواند در آن واحد هر دو را بگوید. دو تا را نمی‌تواند، یکی را می‌تواند. وقتی علم دارد یا خاک نجس است یا آب نجس است. مثلاً می‌گوید اگر آب نجس است وظیفه تو فقط تیمم است، خوب دقت کنید، دیگر می‌گوید وضو نگیر. اگر خاک نجس است می‌گوید وظیفه تو فقط وضوء است، دیگر تیمم نگیر. دقت کردید؟

بحث سر، نمی‌دانم نکته فنی روشن شد؟ چون آقای خویی از راه تساقط رفتند. ما از این راه خودمان داریم می‌رویم. من دیروز عرض کردم که بعد از کلام ایشان عرض می‌کنم.

پس آن نکته فنی در حقیقت این است؛ اگر می خواهید علم اجمالی منجز بشود، یعنی اطراف را دو تا را اثبات بکند. اما در امور طولی یکی را اثبات می کند. اگر گفت آب مثلا نجس است، می گوید تو باید حتما تیمم بکنی، چیز دیگری ندارد اصلا. می گوید اگر خاک نجس است، حتما باید وضو بگیری. دقت کردید؟

س: اگر وظیفه اش وضوء باشد دیگر خاک نجس باشد یا نباشد

ج: بله اگر، نه اصلا، اگر آب طاهر باشد وظیفه اش، نه واقع را می خواهیم بگوییم. حالا چون علمش که یکی است. حالا بیایم فرض واقع را بکنیم. در فرض واقع نمی گوید هر دورا بگیر. چون علم اجمالی دو تا باشد دیگر نه یکی. یکی که علم تفصیلی است. علم اجمالی باید برود تأثیرش روی اطراف. اینجا نمی رود روی اطراف. چون ابداع می خواهد بکند. ابداعش این جوری است دیگر. می گوید اگر این کتاب غصبی است، آن را می تواند بخوانی، اگر آن غصبی است این را می توانی بخوانی. می دانی یکی غصبی است فعلا هیچ کدامش را نمی توانی بخوانی. اما در اینجا نمی تواند این را بگوید، چون عرض کردیم تجزیه علم اجمالی یکی نیست، دو تا است. علم تفصیلی یکی است. اینجا چون طولی هستند، علم اجمالی نمی تواند ابداع بکند. روشن شد این تحلیل ما چه راهی؟ اصلا ابداع نمی تواند بکند. نمی تواند ابداع بکند مگر بر آن مبنا. یا ظن را قائل بشویم یا تصرف موضوعی. اگر تصرف موضوعی کرد مشکل ندارد که. بگوید این هم نجس است آن هم نجس است. نجس شدنش فاقد الطهورین، حکم فاقد الطهورین دارد. دقت بکنید.

س: چون در واقع طولی نمی شود اگر موضوع بگیریم

ج: هان، اگر طولی نمی شود.

پس ظرافت کار این مطلب که علم اجمالی، چون تجزیه علم اجمالی دو تا است نه یکی. یکی مال تفصیلی است. در طولین دو تا نمی شود، یکی می شود. مشکل طولین یکی است. یعنی شما علم اجمالی دارید به اینکه یا آب نجس است یا خاک نجس است، اگر بخواهید بگویید علم اجمالی تان منجز است، یعنی باید این کار را بکنید، مثلا چه کار، با آب نتوانید وضو بگیرید. اگر با آب نتوانستید آن وقت نوبت خاک است.

خب از آن طرف شما نجس یکی بیشتر ندارید، حالا با آب وضو نگیرید، ممکن است خاک پاک باشد. یعنی علم اجمالی نمی تواند این جور کاری را انجام بدهد که طولین باشد.

ولذا این مطلبی را که ایشان فرمودند مطلب درستی است و نوبت به وضو می رسد. چون اصلا این علم تأثیرگذار نیست. وقتی تأثیرگذار نبود، چون آب هم که رتبه اش اول است، آن وقت به اصول مراجعه می کنیم. خوب دقت کنید. آقای خوبی به عکس رفتند اول از اصول گرفتند تا رسیدند به علم. ما از علم رفتیم تا رسیدیم به اصول. روشن شد؟

وقتی علم منجز نشد، برمی گردیم به اصول اصاله الطهاره در ماء. آنوقت در خاک، احتیاج به آن نداریم کلا اصلا مطرح نیست. وقتی علم از منجزیت افتاد، اصاله الطهاره در آب اشکال ندارد.

پس این فرع اولی که ایشان فرمودند درست است. قوام این مسئله به دو چیز است؛ یکی طولی بودن دو طرف؛ و یکی اینکه آیا علم اجمالی ابداع صورت می کند یا نه؟ اگر ابداع صورت کرد، طولی بودن اثر ندارد، این هم نجس است آن هم نجس است. اما اگر ابداع صورت نکرد مشکل دارد. این قوامش به این دو تا است. یعنی آن مبنای علم ما بحث ما در علم اجمالی باید روشن بشود در آن یکی هم می شود.

اما صورت دوم که ایشان می گوید این حرف بدی نیست، البته این مسائل کمی تفصیلات فقهی دارد که فعلا واردش نمی شویم. بعد یک صورت سومی که اسم صورت سوم نمی گذارند در ذیل آن آوردند. فرمودند که اما بله اما اذا كان مترتبا علی المعلوم بالاجمال حکما تکلیفيا كما اذا علمنا اجمالا بغصبية الماء والتراب، می دانیم یا آب غصب است یا تراب. ایشان در اینجا گفته راهی ندارد دیگر چون می داند یکی غصبی است و یکی غصبی نیست، دوران امر بین محذورین است و توضیحش که عبارت ایشان را دیروز خواندیم در غصبیه. چون به هر حال می داند یکی حرام است دیگر. یا وضوء حرام است یا تیمم.

عرض کردم این مسئله چون فقهی است من وارد بحث فقهی نمی شوم. اما بعضی از مسائل ظرافت هایی دارد. من چند بار عرض کردم مخصوصا در ابواب فقه، گاهی نکته ها و ظرافت های خاصی مطرح است. ممکن است انسان شاید پنج ماه شش ماه به یک درسی برود، یک نکته ظریف را در پنج شش ماه یک بار گفته می شود. این لطافت بحث هایی است که دارند. مرحوم شیخ انصاری این رسائل را شاید چهل و هفت هشت ساله یا چهل و پنج شش سال نوشتند. ما پنج و خرده ای ایشان درس مرحوم شیخ کاشف الغطاء می رفتند، می گفتند آقا شما مثلا، گفت نه چون این خاندان کاشف الغطاء خاندان علمی هستند، گاهی ظرافت هایی در کلامشان هست.

ببینید اینجا یک نکته ای دارد این که مرحوم استاد گرفتند غصبی بودن، یعنی وضوء حرام است یا تیمم حرام است. البته من به ذهنم بعد آمد، وقت نبود دیگر، مراجعه به مبنای ایشان هم در اصول چون عده ای در اصول هم دارند این بحث را و هم در فقه که وجه بطلان وضوء

با آب غصبی چیست. من الان چون حضور ذهن ندارم مبنای ایشان را. ظاهر این عبارت حرمت گرفتند که این وضوء حرام است. لکن ما دیروز اشاره ای کردیم، عرض کردیم بحث وضوء با آب غصبی یا تیمم با خاک غصبی، این را ولو ظاهر بعضی از عبارات شاید در ذهن من هم آقای خویی همین طور است. در ذهن من الان این طور آمده لکن نسبت نمی دهم. این را بردند روی بحث اجتماع امر و نهی؛ چون ایشان امتناعی است. به شدت هم امتناعی است. اشد انواع امتناع مرحوم استاد است. چون ایشان امتناع را از مقام ملاکات می داند. از مقام ملاکات امتناع. لذا اشد انواع امتناع است. اضعف انواع امتناع این است که در مقام امثال گرفتند.

همیشه گفتیم هفت مرحله دارد. آنهایی که در مقام ملاکات گرفتند اشد انواع امتناع است. آنهایی که در امثال گرفتند اضعف انواع امتناع است. عده زیادی حتی مرحوم آقای بروجردی، چون آقای بروجردی قدس الله نفسه غیر از مسائل اصولی، یک تاریخی هم می فرمود تاریخ اصول. ایشان نظرش این است که علمای شیعه امتناع در مقام جعل یا ملاکات را قائل نبودند. همیشه قائل به امتناع یعنی بزرگان ما قائل به امتناع در مقام امثال هستند. بد حرفی هم نیست اجمالا، حرف بدی نیست. اما حالا همیشه یعنی اکثریت این طور هستند باید بررسی جداگانه بشود. دقت کنید.

اما ما دیروز یک اشاره ای کردیم بحث وضوء با آب غصبی ربطی به امتناع و اجتماع ندارد. این را دقت بکنید. آن نکته دیگری دارد. چون در باب وضوء امر مستقیم خورده به فعل خارجی. این اصلا بحث اجتماع نمی آید. به غسل خورده، غسل یک امر تکوینی است. دستش را می شوید. عنوان صلاتیت نیست. بحث امتناع و اجتماع دو تا عنوان هستند. در باب غسل عنوان نیست. یک امر واقعی است. دیروز هم عرض کردم راه دیگر گفته شده. ما حالا راه خودمان را می گوئیم بقیه را هم آقایان خواستند مراجعه بکنند.

پس بنابراین اذا قمت الى الصلاة خوب دقت کنید، فاغسلوا وجوهکم، پس این فاغسلوا وجوهکم به انسانی که در مقابلش آب غصبی است متوجه نمی شود؛ چون این غسل را شارع قبول ندارد، حرام است غسل غصبی خودش حرام است، عنوان نیست. دست زدن در آب غصبی حرام است، شستن دست حرام است. دستش را در آب غصبی بکند حرام است.

س: عنوان که حاج آقا می شود برایش بسازی، مثل همان ۳۹:۳۱ برایش عنوان ساختیم. مثلا استعمال آب، مگر آن کسی که

ج: استعمال عنوان اعتباری نیست، عنوان تکوینی است. استعمال آب عنوان تکوینی است.

س: اگر استعمال آب یک بار نهی به آن بشود

ج: چون اینجا عنوان صلاتیت داریم و غصبیت. تازه خود غصب هم عنوان است. چون غصب استیلاء بر آن، و لذا در بحث اجتماع امر و نهی اگر یادتان باشد عده‌ای هم گفتند بحث غصب را مطرح نکنید، چون غصب استیلاء است. این اصلاً اتحاد با صلاة پیدا نمی‌کند. ترکیب اتحادی با صلات پیدا نمی‌کند.

و لذا آقایان اصول متأخر نرفتند غصب، تصرف در مال غیر. لا یحل مال امرء مسلم نکته‌ای دارد آنجا؛ چون خود غصب هم عنوان است. و لذا ممکن است شما غاصب باشید تصرف هم نکنید. خانه کسی را غصب کردید درش را هم بستید، شما غاصب هستید، هیچ تصرف هم نمی‌کنید. اصلاً غصب استیلاء است. حالا وارد آن بحث نشوم صغریا و کبریا چون آنها را متعرض شدیم مفصل محل خودش.

پس بنابراین دقت بفرمایید این فاغسلوا، ببینید فلم تجدوا ماءً فتیمموا صعيدا، حالا گفتند صعيد وجه الارض است، صعيد نمی‌دانم تراب است، شن است. صعيد ظاهراً در این آیه مبارکه هیچ کدام نیست. ظاهراً بحث خیلی دقیقی به نظر ما مطرح نشده. چون در کلمه لغت عرب خود غائط، ان جاء احد من غائط؛ غائط یعنی پست نه آن معنا. صعيد یعنی بلند، فتیمموا صعيدا، بروید به مکان بلند، چون در مکان بلند بلانسبت آن کارها را نمی‌کردند. پاک بود، طاهر بود. این صعيد یعنی بلند. آن قسمت‌های پست را برای بلانسبت قضاء حوائج، آن قسمت‌های بالا هم که می‌آمدند بالا آن دیگر پاک بود. فتیمموا صعيدا.

حالا فرض کنید صعيدی هست، خاکی هست، این غصبی است. تیمم به معنای فاغسلوا، آیا شارع به شما می‌گوید فاغسلوا ارضا غصبیا؟ اصلاً می‌گوید به شما؟ لذا خوب این ظرافت را، این از همان نکته‌هایی است که در فقه خیلی موثر است. به این زودی‌ها پیدا نمی‌شود.

لذا بحث وضوی به ماء مغصوب، اصلاً از بحث اجتماع خارج است. چه ما قائل به اجتماع باشیم چه قائل به امتناع باشیم. چرا؟ چون آنها آنجا امر تعلق گرفته مسح، تعلق گرفته غسل، فامسحوا یعنی با رطوبتی که در دستتان است. اگر آن رطوبت آب مغصوب باشد اصلاً شارع به شما امر نمی‌کند. بحث اجتماع و امر نهی. بحث اجتماع امر و نهی خوب دقت کنید قوامش به این است که دو تا عنوان باشند، نسبتشان عموم و خصوص من وجه باشد. در خارج با هم اتحاد دارند نه در لسان دلیل. اگر در لسان دلیل باشد که بحث نهی در عبادت است. اگر گفت لا تصلی فی الحریر که نهی در عبادت است. اگر گفت لا تغسل و صلی، این دو تا عنوان است که هر دو تا عنوان بینشان

عموم و خصوص من وجه است، در خارج جمع شدند. چون خارج ظرف امتثال است خب. اشکالشان این است که اگر در ظرف امتثال جمع شدند به مقام جعل نمی‌زنیم. اشکال معروفی است.

شما جمع کردید، نمی‌آید تکلیف را محدود بکنند. نمی‌گویند صل فی غیر غضب. اشکالشان این است. حالا من نمی‌خواهم تفصیل بحث را بکنم.

اما در ما نحن فیه این نیست. خوب دقت کنید. اصلاً فاغسلوا این خیلی ظرافت است. فاغسلوا اصلاً به ماء مغضوب نمی‌خورد. اطلاق ندارد ماء مغضوب را بگیرد. شارع امر نمی‌کند به غسلی که خودش نهی کرده. نهی کرده از غضب دیگر. شارع نمی‌گوید فتمموا صعبدا مغضوباً. اصلاً به صعبدا مغضوب امر نمی‌کند.

نتیجه‌اش این می‌شود، این راهی که آقای خویی رفتند فرمودند دوران امر بین محذورین، آن وقت این بحث پیش می‌آید که اگر احتمال غضبیت باشد، وضوء نیست، نه وضوی محرم. اصلاً وضویی نیست. تیمم نیست. این که آقای خویی زدند به دوران امر بین محذورین، تصورشان این است که وضوی محرم. این خیلی ظرافت است.

ببینید مثلاً در آیه مبارکه لا تقتلوا الصيد و انتم حرم؛ حالا مثلاً بحث کردند که اگر کسی در حال احرام حیوانی را صید کرد، چون نهی دارد آیا آن هم فاسد است، میته است، حرام است یا نه؟ اصلاً توجه نشده به نظر من. همین که گفت لا تقتلوا این خیلی ظرافت است. یعنی از این ظرافت‌هایی است که شاید در چند سال یک بار انسان پیدایش بکند. همین که آیه آمد عمل شما را قتل گفت، نگفت صید. خوب تأمل کنید، همین که گفت این عمل شما قتل است، یعنی شما تزکیه‌اش نگیرید، چون تزکیه یا به ظرف است یا به صید است. خوب تأمل کنید. نگفت لا تصطادوا و انتم حرم؛ اگر لا تصطادوا می‌گفت این بحث پیش می‌آید. اما گفت لا تقتلوا الصيد. ظرافت را متوجه شدید؟

خب ما در قرآن داریم و اذا حللتم فاصطادوا، آنجا تعبیر به صید کرده، اینجا را تعبیر به قتل کرده. روشن شد نکته فنی؟

همین که گفت لا تقتلوا، یعنی این میته است. این اصلاً صید نیست، این کشتن حیوان است. خوب دقت کنید. لذا ما هم عرض کردیم در این مسائلی که می‌گویند با آلات حدیثه، آن دستگاه بچرخد و سر حیوان را، این اگر دقت بکنند ذبح نیست این قتل است. فرق بین قتل و صید و ذبح بین بعضی از آقایان، از خیلی از آقایان متأسفانه مخفی شده است. این نکته را ظرافت نکته را روشن شد؟

قرآن کریم می‌فرماید شما اگر حیوان را کشتید در حال احرام، این قتل است. ما یک چیزی به نام قتل داریم، یک چیزی به نام صید داریم. صید موجب حلّیت تزکیه است. ذبح موجب تزکیه است. قتل تزکیه نمی‌آورد.

و به ذهنتان نیاید که شاید این اصطلاح بوده در آن زمان. خب جای دیگر آیه دارد اذا حللتم فاصطادوا. این اذا حللتم فاصطادوا یعنی این صید معتبر است. وقتی صید معتبر شد چه می شود، تزکیه حاصل می شود.

س: آنجایی که قتل به کار می برد باز فرموده لا تقتلوا الصيد.

ج: می دانم صید در لغت عرب، به اصطلاح یک اصطلاح دو تا اصطلاح دارد. فارسی هم همین طور است. صید در لغت عرب یکی به معنای همین عمل است. یکی به معنای خود حیوان است. اصطلاحشان این است، هر حیوانی که در اختیار شما قرار می گیرد، این را اهلی می گویند. اگر در اختیار شما قرار نمی گیرد صید می گویند. خود حیوان. الان در فارسی هم همین طور است، می گوید رفتم صحرا گوشت شکار خوردم. خود حیوان هم می گویند شکار. صید مراد در اینجا حیوانی است که، و الا مسلما اگر آن حیوان مثلا فرض کنید شتر باشد یا گاو باشد، آن ذبح می خواهد، آن اصلا صید ندارد. صید دو معنا دارد؛ فارسی هم صید دو تا معنا دارد؛ من برای شکار رفتم صحرا. این شکار یعنی آن عمل. اما ما امروز گوشت شکار خوردیم، یعنی حیوان.

س: منظور اینجا حیوان است دیگر

ج: حیوانی که متوحش باشد. حیوانی که در اختیارتان قرار نگیرد. چون اگر در اختیارتان قرار بگیرد حکمش ذبح است.

و لذا یکی از مسائل مهم این بود که اگر حیوانی مثل گاو، در روایت دارد که یک گاو مثلا حاج مثلا حیوان مست کرد و فلان و بعد دیگر در اختیار نبود. می گفتند این را هم صید بکنید. خوب دقت کنید. اگر حیوان اهلی هم حالت وحشی گرفت، دیگر نمی خواهد سرش را ببرید، آن هم با تیر بزنید درست است. آن تیر هم کافی است صید هم کافی است.

این دو تا اصطلاح با همدیگر نباید خلط بشود. صید در اینجا یعنی مثل گورخر، مثل آهو، حیواناتی که به اصطلاح در حرم بودند و بودند، شتر مرغ، از مجموعه روایات معلوم می شود در مکه و اطراف مکه شتر مرغ و گورخر اینها بود؛ چون اینها سوال شده، سوال از اینها واقع شده. حمار وحش. پس حمار اهلی، که ما همین الاغ هایی که در خیابان ها هست، این ذبح است. آن حمار وحشی در حمار وحشی را ما در فارسی می گوئیم گورخر، نمی گوئیم الاغ وحشی. عربها می گویند حمار الوحش. آن حمار الوحش که گورخر باشد آن صید است.

پس این مراد از صید، دقت فرمودید؟ پس بنابراین نکته ای را که مرحوم استاد فرمودند، نمی خواستم وارد بشوم، حالا چند کلمه توضیح دادیم. این که ایشان فرمودند اینجا دوران امر بین محذورین است، من اول بحث عرض کردم نمی خواهم وارد بشوم و بحث را در فقه بگذاریم. انصافش این مبنای ایشان شاید روی، به ذهن من این طور می آید که ایشان هم بحث، چرا، بحث اصولش هم یک مقدار، بعضی

از موارد ایشان بردند روی اجتماع امر و نهی. البته بعضی صورش بد نیست روی اجتماع امر و نهی، مثل اینکه آب غصبی نباشد ظرفش غصبی باشد. اما اگر آب غصبی باشد جای بحث اجتماع امر و نهی نیست.

اما به نظرم استاد هر دو را بردند روی اجتماع امر و نهی. به نظرم این طور می آید در حاشیه عروه همین طور است. در فقه‌شان این طور است. لکن نسبت نمی‌دهم.

پس بنابراین در این صورتی که ایشان فرمودند با یکی یا وضو بگیرد یا تیمم روشن نیست. چرا؟ چون اصلاً احتمالاً در اینجا با غصبی بودن اصلاً صدق وضو نکند. امر وضو ندارد، امر تیمم ندارد.

س: استاد این نتیجه امتناعی بودن ماست که این جوری نتیجه می‌گیریم که پس معلوم است از اول

ج: شب تا صبح داشت قصه لیلی و مجنون می‌گفت، بعد گفت لیلی زن بود یا مرد بعد از این همه صحبت. می‌خواهیم نتیجه، بابا اجتماع امر و نهی دو تا عنوان هستند، نمی‌شود عموم و خصوص من وجه است. اینجا دو تا عنوان نیست، خود آن عنوان محرم است. شما یا بیان من قاصر است، اصلاً فرقی از زمین تا آسمان است. صلاة یک ماهیت است، غصب یک ماهیت است. شما در خارج مصداق این دو تا را ایجاد کردید. نسبتشان عموم و خصوص من وجه است. صلاة بلا غصب، غصب بلا صلاة، صلاة مع الغصب؛ شما در خارج ایجاد کردید. اما در ما نحن فیه این نیست. خود دست زدن در آب غصبی حرام است. عنوان وضو مطرح نیست اصلاً عنوان وضو مطرح نیست. خود غصب حرام است. اگر وضو، شما آمدید وضو گرفتید، وضو را عنوان گرفتید، غصب را هم عنوان گرفتید، نه، می‌گوییم من دارم آیه را عرض می‌کنم فاغسلوا. اصلاً امر اغسلوا خواهی نخواهی، این طبیعی است در تمام قوانین. هیچ مقننی نمی‌تواند امر بکند به چیزی که خودش نهی کرده. اصلاً نمی‌شود چنین چیزی نمی‌شود. غسل محرم نمی‌شود به امر بشود، اطلاق ندارد. آخر چون بحث اجتماع امر و نهی اطلاق است.

البته عرض کنم خدمتتان حتی از قدمای اصحاب ما بعضی، و اهل سنت الی ما شاء الله قدمایشان مخصوصاً، این که مثلاً صلاة غصب را اطلاق گرفتند، این بیشتر مال قرن پنجم ششم اهل سنت است. و الا ما در قدمای اهل سنت آنجا هم گفتند نهی در عبادت است. آنجا هم، آنها چه می‌گویند؟ می‌گویند وقتی شارع گفت صلی، از اینطرف هم گفته لا تغصب، این امر صلی نمی‌آید تا جایی که نماز زمین غصبی باشد. اصلاً نمی‌آید، چنین چیزی نمی‌شود. یعنی عده‌ای همین بحثی را که من در مسئله غسل مطرح کردم در صلاة هم مطرح کردند. لکن فعلاً مشهور بین علمای ما این نیست. توضیحاتش را سابقاً عرض کردم. بقیه مطالب را هم انشاء الله روشن باشد.

خیلی دیگر نمی خواستم. من نکته اصولی اش را عرض کردم. بعد هم نکات فقهی اش، یکی را حالا گفتیم که انشاء الله مفید باشد.

س: اینجا فاقد الطهورین می شود دیگر

ج: بله

در حکم ملاقی بعضی از اطراف شبهه محصوره؛ اگر ملاقی با بعضی از اطراف بود. خب ایشان یک مقدمه ای، دو تا مقدمه فرمودند، یکی طولانی است یکی مختصر است. مقدمه مختصرش این است که ملاقات با یک طرف باشد. خب قطعاً همین محل کلام است. ایشان می گوید اگر ملاقات با دو طرف شد، قطعاً حرام است.

من عرض می کنم نکته اش را ایشان نوشتند که فهو معلوم النجاسة تفصيلا، از این باب. نکته ای را که ما در تحقیق مطلب گفتیم، روشن شد. ما عرض کردیم علم یک تنجیز خودش دارد. آن علم تفصیلی. چون کاشفیت دارد، مخصوصاً روی مبنای اینها، البته این مبنا را ما قبول نکردیم، لکن روی این مبنای اینها که تنجیز تابع است، ما عرض کردیم این از نکات اساسی بحث اصول است. امثال مرحوم شیخ، از زمان شیخ و عرض کردیم این مسئله قبل از شیخ است. و در کلمات اهل سنت هم زیاد وجود دارد.

حاصلش این است که علم چون کاشف ذاتی، کشفش ذاتی است و تام است، تنجیز یدور مدار کشف تام. این خلاصه نظرشان. صحبت اصلی این است. و این مبنای شیخ است و بعد در کفایه و مرحوم استاد و مرحوم نائینی. مخصوصاً مرحوم آقا ضیاء خیلی به بیانات مفصلی این مطلب را فرمودند.

ولکن ما عرض کردم تنجیز تابع کاشفیت نیست. ثابت نیست. این مطلب که تنجیز تابع کاشفیت باشد، البته این مبنا را هم مرحوم آشیخ محمد حسین اصفهانی، مرحوم محقق اصفهانی هم دارند. لکن ما چون کمی با ایشان فرق داریم حالا دیگر خیلی متعرض اینها نمی شویم. عرض کردم آن کاشفیت حالا روی مبنای آقایان، کشف را تنجیز، آن که کشف می کند از احدهما، این نسبت به این تنجیز است. این تعبدی نیست. کاری هم نمی خواهیم بکنیم. می دانم احدهما نجس است، هر چیزی با احدهما ملاقات کرد نجس می شود. می دانیم با آن عنوانی که علم داریم.

لذا اگر لباس شما با هر دو کاسه ملاقات کرد نجس است. طبیعی است دیگر این نکته خاصی ندارد این تنجیز علم اجمالی هم نیست.

آن که علم اجمالی است الان ما تفکیک کردیم چون مرحوم استاد تفکیک نکردند، چون این آقایان از راه اصول وارد شدند، کاری به علم نداشتند. ما از راه علم وارد شدیم. بعد گفتیم اصول جاری می شود یا نمی شود. دقت فرمودید فرق بین قصه. ما عرض کردیم اگر انا به هر دو انا ملاقات کرد نجس است. آن که محل اشکال است آن که به عنوان علم اجمالی آمده تجزیه اطراف است. این تجزیه اطراف ابداعی است. واقعی نیست. این کار علم اجمالی است.

پس معلوم ما یکی، آن که می خواهیم اجتناب کنیم دو تا. بحث سر این است که حالا که می خواهیم اجتناب از دو تا بکنیم این نجس است، نه آن نجس است. این ملاقی نجس است ابداعاً نه اساساً. این محل کلام است.

پس محل کلام در جایی است که علم اجمالی داشته باشیم و یک چیزی ملاقات با یکی از اطراف بکند. این یک. دو، اگر دو چیز با دو طرف ملاقات بکند، باز دو مرتبه علم اجمالی شکل می گیرد. روشن شد؟

دست شما به یک کاسه خورد، لباس شما به کاسه دیگر خورد. دو مرتبه علم اجمالی بین این دو طرف درست می شود. پس محل کلام این است که لباس شما فقط به یک انا بخورد. به هر دو بخورد یک حکم دارد. دستتان به یکی بخورد لباس به یکی دیگر بخورد باز حکم دیگری دارد.

این خلاصه مقدمه اول. درست هم هست. دیگر حالا ما خواندیم برای احترام به ایشان.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین